

شهر، شهر فرنگه، از همه رنگه، خوب تماشا کن!



به شهادت تاریخ، ایران در شمار اولین کشورهایی است که سینما را شناخت و با علاقه و مستمر به این هنر پرداخت. هنوز پنج سالی از اختراع دستگاه سینماتوگراف در فرانسه توسط برادران لومیر، و نمایش اولین فیلم متحرک در ۲۸ دسامبر سال ۱۸۹۵ م، که در زیر زمین گران کافه پاریس نگذشته بود که مظفرالدین شاه قاجار در فروردین ماه سال ۱۲۷۹ شمسی ۱۹۰۰ م در اولین سفر خارجه خود به فرانسه، و در دیدار از نمایشگاه جهانی که در پاریس برگزار بود، نظرش به این دستگاه جلب شد. چهار ماه بعد یعنی دقیقاً در ۲۷ مرداد ماه سال ۱۲۷۹ شمسی ۱۸ اوت ۱۹۰۰ م، وقتی میرزا ابراهیم خان عکاسباشی از ملتزمین رکاب همایونی، در شهر اوستاند بلژیک دسته دوربین مدل گومون را برای گرفتن فیلم از درشکه سواری قبله عالم در مراسم جشن گل میچرخاند، در ضمن اولین برگ از کتاب تاریخ سینمای ایران را هم به نوعی قلم و رقم می‌زد. مردم در ایران اما تا صنعت فیلم‌سازی و آشنایی ملت با این هنر بیاید و جا بیفتد با گونه و نمونه‌ای دیگر از این فن و صنعت که شهر فرنگ می‌نامیدندش آشنا شدند. جعبه‌ای چهارگوش سوار بر چهار چرخه‌ای قابل حمل با یکی دو دریچه گرد که چشمی

هایی برای دیدن عکس‌هایی اکثراً رنگی‌ای بود که به ترتیب از پی هم به رؤیت میرسیدند. انتخاب و ترتیب آمدن عکسها البته بستگی به ذوق مرد «شهر فرنگی» و ذهن داستان‌پرداز او داشت.



خوب تماشا کن، شهر فرنگه!

رنگ و وارنگه، خوب تماشا کن!

مرد ریش باریک، با رنگ تاریک

گرفته دستش، یک چوب باریک

خوب تماشا کن!

گرگ بیابون، میون هامون

داره می‌گرده، حیرون حیرون

خوب تماشا کن!

بازار بلخه، بادوم تلخه،

توی طبق‌ها، برای جنگه،

خوب تماشا کن!

مردم کاشون، خوشحال و خندون

با گله‌هاشون، با چوپوناشون

خوب تماشا کن!

رستم زاله، از راه رسیدش

سوار اسبه، اسب سفیدش

خوب تماشا کن!

اون جنگلارو، کوه طلارو

غار کبودو، شهر بلارو

خوب تماشا کن!

میدون جنگه، توپ و تفنگه

آدم و اسبا، پشت اون سنگه

خوب تماشا کن!

سنگر دشمن، اون قلوه سنگه

شهر فرنگه، رنگ و وارنگه

خوب تماشا کن!

اون دسته گل‌ها، سر زده بیرون

تو خاک و خل‌ها، توی چمن‌ها

خوب تماشا کن!

باغ عمومی، خانوم رومی

اون بالا بالا، دوریش مولا

خوب تماشا کن!

گوشه میدون، عنتر رقصون

اون‌ها که می‌رن، ترسون و لرزون

خوب تماشا کن!

باغ بهشته، پر گل و کشته

قصر طلاس این، خونه ماس این

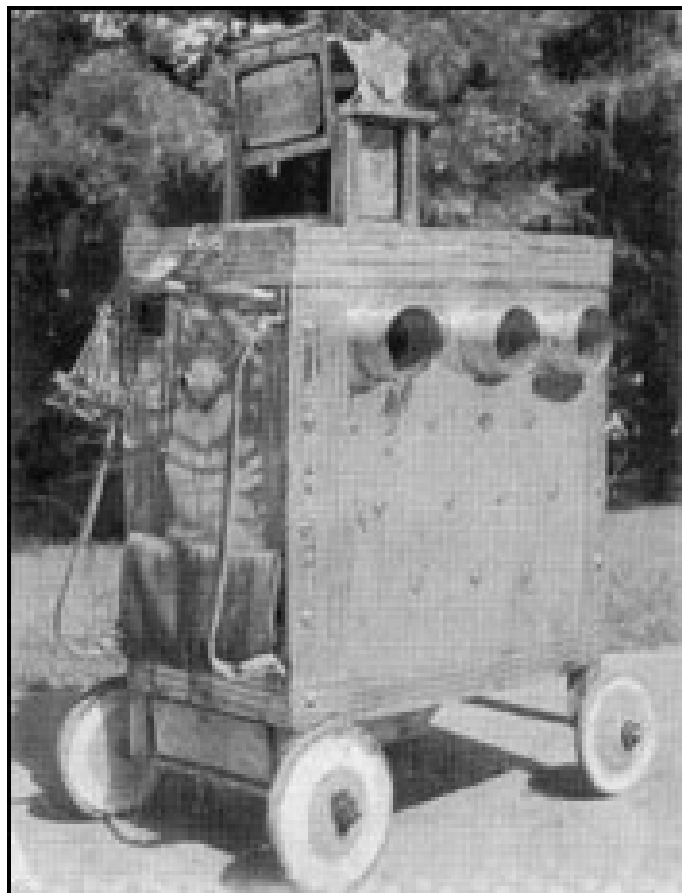
خوب تماشا کن!

شهر فرنگه، رنگ و وارنگه،

خوب تماشا کن

رنگ تموم شد.

استقبال عامه و مردم کوچه و بازار از این نمایش و رسانه سمعی - بصری چنان بود که «شهر فرنگی» بودن برای خودش شغلی به حساب می آمد و بودند کسانی که از طریق گرداندن جعبه «شهر فرنگ» خود در کوی و برزن، امرار معاش می کردند و شبها نان به خانه می بردند. امروزه روز دیگر نه تنها نسل «شهر فرنگی» ها که مجموعه ای از تخیل و داستان پردازی، نقالی و بازی با اصوات و صدا و آشنایی به زیر و بم کلام موزون و مسجع بود منقرض شده، بلکه خود «سینما» نیز با پیشرفت تکنولوژی در شکل های مختلف وئدیو، (DVD) و (VSD)، حالا نگوییم شکسته، ولی عقب نشسته. غرض از این صحبت اینکه، داشتم در پی مطلبی شماره ۲۸۵ از «ماهنامه فیلم»، ویژه نامه «صد سالگی سینما» را ورق می زدم. در فصل «دایره اطفال» که مربوط به فیلم های کودکان می شد چشمم افتاد به عکس سیاه و سفیدی از جعبه «شهر فرنگ» و در بالای آن متن کوتاهی که به شیوه و کلام «شهر فرنگی» ها نوشته شده بود.



« اینجا شهر، شهر فرنگه، از همه رنگه، خوب سیاحت کن. چه تماشایی داره. اینجا رو که می‌بینی شهر فرنگستونه که جماعت کفار، گوش تا گوش وایسادن کنار رودخونه که کشتی بزرگی رو تموشا کنن. آقاجون خوب سیاحت کن. چه تماشایی داره. اینو که می‌بینی امیر ارسلان رومی‌یه که به قمر وزیر حرامزاده می‌گه: من پسر خواجه طاووس هستم ولی اون حرامزاده قبول نمی‌کنه. خوب سیاحت کن آقاجون. اینو که می‌بینی، پسر امیر ارسلان نیست، بچگی‌های خود منه که با مادرش داره بانک کارگشایی تا یه سینی رو به گرو بگذاره، و اینجام خیابون فردوسی‌یه که مٹ قلعه سنگ‌بارون باید با شمشیر زمرد نشون بازش کرد. شهر، شهر فرنگه، از همه رنگه، خوب تماشا کن. اینو که می‌بینی . . .»

عکس و مطلب بالا را در آن شماره از ماهنامه فیلم دیدم و خواندم، فکرم کشیده شد به آن ایام و خاطرات آن روزگار، و اینکه چرا و چطور نام و موجودیت این فن و هنر و اشتغال از خاطره‌ها رفته و فراموش شده، که یادم افتاد به دو نمونه از پاس‌داشت و به یاد آوردنی که دو هنرمند به‌نام و معاصر در عرصه هنرهای نمایشی، از «شهر فرنگ» و روزگار مرد نقال «شهر فرنگی»، از خود برای ما اکنونیان به‌جا و یادگار گذاشته‌اند.

یکی از این به‌جا مانده‌ها، کار «بیژن مفید» در نمایشنامه «شاپرک‌خانم» است. شعر و کلام آن نوشته خود اوست، و صدا و اجرا، کار «رضا رویگری» که ایفای نقش «کرم شب‌تاب» را به عهده دارد.

یادگار دوم از آن روزگار اما کار «علی حاتمی» شرقی‌ترین فیلم‌ساز ایرانی‌ست در اولین کار سینمایی خود به نام «حسن کچل». نمایشنامه‌ای که در آغاز برای اجرا در تئاتر نوشته شده بود و بعداً به فیلم در آمد.

فیلم که مقدمه‌ای بر معرفی و حکایت قصه قدیمی و فولکلور «حسن کچل» است، با لحن و کلام معروف و خاص شهرفرنگی‌ها، و تصاویری از همان دست که از چشمی‌های جعبه «شهرفرنگ» دیده‌ایم شروع می‌شود.

به نمونه‌ی دیگری از عکس شهر فرنگی در صفحه‌ی بعد نگاه کنید.

